

تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف‌های اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۳

خلیل‌الله سردارنیا^۱ *

فائزه کیانی^۲

چکیده

از دهه ۱۹۹۰ به این سو، تعارض‌ها و شکاف‌های سیاسی-اجتماعی، به‌طور عمده، شکل هویت بنیاد قومی، مذهبی و منطقه‌ای-محلی یافته‌اند؛ با تأثیرپذیری از پدیده‌هایی مانند جهانی‌شدن و انقلاب ارتباطات، هویت‌ها و کنش‌گران غیرطبقاتی، آگاه و سیاسی‌تر شده‌اند و به‌دنبال رهایی از حاشیه‌ماندگی و ورود به متن سیاست هستند؛ در چنین بستری بود که در خاورمیانه عربی، جنبش‌های اجتماعی رادیکال اخیر و بیداری اسلامی روی دادند. در این مقاله، روش تحقیق از نوع تبیینی-علی با رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی-تاریخی است. پرسش اصلی، آن است که «از منظر شکاف‌های اجتماعی و بحران‌های مرتبط با آن، بحران و جنگ داخلی سوریه در چه عواملی ریشه دارد؟».

فرضیه تحقیق آن است که بحران و جنگ داخلی سوریه در عواملی مانند بحران هویت، نارضایتی‌ها و سیاسی‌شدن هویت‌های مذهبی (به‌طور عمده سنی‌های در اکثریت) و تاحدی هویت‌های قومی (کردها)، بحران دولت‌سازی و مشروعیت و درنهایت، ظهور جریان تکفیری-سلفی داعش ریشه دارد. یافته کلی در این تحقیق، آن است که بحران هویت و مشروعیت ریشه‌دار و عدم دولت‌سازی فراگیر با حضور همه گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی در قیام هویت‌های قومی و مذهبی، به‌ویژه جمعیت سنی‌مذهب در سوریه در سال ۲۰۱۱ مؤثر بودند اما با دخالت منفی کنش‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ناشکیبایی حکومت بشار اسد و چیرگی رهبران و جریان‌های قدرت‌طلب و تکفیری، این حرکت به‌سرعت از جنبش اجتماعی با ماهیت اصلاح‌طلبانه، منحرف شد و به سمت آشوب و جنگ داخلی سوق یافت.

واژگان کلیدی: سوریه، بحران سیاسی، شکاف‌های اجتماعی، بحران دولت‌سازی، بحران مشروعیت.

* ۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول: Kh_sardarnia@yahoo.com)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه شیراز

مقدمه

از دهه ۱۹۹۰ به این سو، رقابت‌ها و تعارض‌های سیاسی، به‌طور عمده از حالت طبقاتی و کهن (کلاسیک) خارج شده و ابعاد جدید هویت بنیاد قومی - زبانی، منطقه‌ای و مذهبی یافته‌اند. از منظر شکاف‌های اجتماعی، خاورمیانه عربی، منطقه‌ای است که به‌طور کامل، همگون نیست. در تعدادی قابل توجه از کشورهای منطقه، به‌ویژه در سوریه، عراق و لبنان، آمیزه‌ای از شکاف‌های اجتماعی، ایدئولوژیک، مرزی، هویتی، مذهبی و سیاسی به تنش‌ها و جنگ‌های داخلی و بین‌کشوری منجر شده‌اند.

در سال ۲۰۱۱، بیداری اسلامی یا جنبش اجتماعی - انقلابی در بستری از نارضایتی‌های سیاسی، هویتی، قومی، زبانی و مذهبی ریشه‌دار روی داد؛ سوریه، یکی از کشورهایی بود که به‌دنبال وقوع انقلاب در تونس، به سمت بحران و جنگ داخلی رفت؛ در این کشور، ابتدا اعتراض و کنش جمعی در شکل راهپیمایی مسالمت‌آمیز برای اصلاحات سیاسی بود اما به دلایلی مانند «سرکوب معترضان در درعا، نقش‌آفرینی ویرانگر کنش‌گران و رهبران سنی‌مذهب و سلفی‌های تندرو، دخالت منفی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای و ظهور و گسترش جریان‌های تکفیری» سبب شدند که این کشور به سمت جنگ داخلی تمام‌عیار سوق یابد.

در این تحقیق، نگارندگان، درصدد ارائه پاسخ تحلیلی به این پرسش هستند که «از منظر شکاف‌های اجتماعی و بحران‌های مرتبط با آن، بحران و جنگ داخلی سوریه در چه عواملی ریشه دارد؟» در پاسخ، فرضیه تحقیق، آن است که «از منظر یادشده، بحران و جنگ داخلی سوریه در عواملی مهم ریشه دارد که عبارت‌اند از: بحران‌های سه‌گانه دولت‌سازی، مشروعیت و بحران هویت، نارضایتی‌ها و سیاسی‌شدن هویت‌های مذهبی (سنی‌های سلفی و تکفیری) و تاحدی هویت‌های قومی (کردها)».

البته در ظهور و تشدید بحران سوریه، نباید نقش‌آفرینی منفی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نادیده گرفته شود اما در این پژوهش، باور بر این است که تحلیل نقش این عوامل نمی‌تواند بدون توجه به شکاف‌ها و تعارض‌های هویتی مذهبی - قومی صورت گیرد و چون پرداختن به نقش همه این عوامل از حوصله و سقف کمی این مقاله، خارج است، در این نوشتار تلاش شده که موضوع بحران و جنگ داخلی در سوریه با تمرکز بر رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی - تاریخی با استفاده از نظریه‌های

شکاف‌های اجتماعی و بحران دولت-ملت‌سازی بررسی‌شود؛ روش تحقیق نیز از نوع تبیینی و تحلیلی است.

الف- پیشینه تحقیق

درخصوص بحران سوریه، چندین مقاله به فارسی وجوددارند که به‌اجمال معرفی‌می‌شوند: سید جواد صالحی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «منحنی تحولات اصلاحی در سوریه و تحلیل نقش اپوزیسیون در این کشور»، بحران سوریه را به‌طور عمده با رویکرد فرایندی تاریخی و نقش اپوزیسیون در مذاکرات و گفتگوهای درون‌اپوزیسیونی و بین‌المللی بررسی کرده‌است؛ در این مطالعه، به عقبه تاریخی بحران و تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر بحران و حیات سیاسی سوریه کنونی توجه‌نشده‌است.

احمد زارعان (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «سنخ‌شناسی شکاف‌های اجتماعی در سوریه» بر این فرض تمرکز دارد که گرچه نقش شکاف‌های اجتماعی را در بحران سوریه نمی‌توان نادیده‌گرفت، آن را عامل اصلی نمی‌داند و درعوض، شکاف‌گفتمانی در سیاست خارجی قدرت‌های منطقه‌ای را عامل اصلی معرفی‌می‌کند؛ برخلاف دیدگاه وی، نگارندگان این مقاله بر این باورند که گرچه بحران‌های کنونی خاورمیانه از جمله سوریه را بایستی از منظر چندسطحی ملی، منطقه‌ای و فراملی بررسی‌کرد، باید نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای را در ذیل عوامل بسترساز این مداخلات، یعنی «بحران هویت و بحران دولت و ملت‌سازی» قرارداد، تحلیل‌کرد.

از همین نویسندگان (۱۳۹۴)، مقاله‌ای دیگر با عنوان «بررسی ریشه‌های مشترک بحران خاورمیانه با تأکید بر بحران سوریه و عراق» انتشار یافته‌است؛ در این مقاله، نویسنده، مدعی شده که موضوع بحران در خاورمیانه را از منظر سیستمی و بحران‌های چندگانه در توسعه سیاسی بررسی کرده‌است اما بدون اینکه ارزش به‌نسبت تحلیلی این مطالعه نادیده‌گرفته‌شود، بایدگفت که به‌طور عمده با رویکرد تاریخی انجام‌شده‌است تا تحلیلی؛ ازسوی دیگر، در این مطالعه بر رویکرد شکاف‌های اجتماعی و موضوع سوریه تمرکز نشده‌است. سایر منابع درخصوص بحران سوریه، اغلب از منظر منطقه‌گرایی و بین‌المللی هستند؛ به این دلیل و ضرورت رعایت سقف کمی مقاله، از پرداختن به آنها خودداری‌می‌شود.

با عنایت به تفاوت‌های یادشده میان این پژوهش و پژوهش‌های اشاره‌شده و سایر پژوهش‌های موجود از حیث نوع رویکرد نظری، تمرکز موضوعی، تمرکز بخشی عمده از مقالات بر کل خاورمیانه

یا نقش کنش‌گران بین‌المللی و منطقه‌ای و اهمیت نقش بحران هویت، شکاف‌های اجتماعی و بحران دولت‌سازی، به‌عنوان بسترسازهای اصلی و تاریخی بحران سوریه، انجام این تحقیق، نوآوری و ضرورتی بالا داشته‌است.

ب - مبانی نظری

از آنجاکه بخشی از دلایل تأثیرگذار بر وقوع بحران‌های سیاسی - اجتماعی در گذشته و حال حاضر در منطقه خاورمیانه به معنای اعم و در سوریه به‌طور خاص، در شکاف‌ها و تعارض‌های اجتماعی و میراث تاریخی در یک سده پیش ریشه‌دارد، در این قسمت از نوشتار، سعی شده که بحث نظری، بر موضوع شکاف‌های اجتماعی و دولت - ملت‌سازی و ارتباط این دو با یکدیگر تمرکز یابد.

شکاف‌های اجتماعی، یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک و جدید است؛ درباره اهمیت این موضوع، باید خاطر نشان ساخت که بخشی بسیار مهم از پویاها و رقابت‌های سیاسی، بحران‌های سیاسی - اجتماعی و نحوه گذار به دموکراسی، به کم و کیف شکاف‌های اجتماعی، الگوها و ماهیت دولت - ملت‌سازی مرتبطانند؛ به‌طبع، شکاف‌های اجتماعی، گریزناپذیرند و با رفع شکاف‌های موجود، در آینده با شکاف‌های اجتماعی جدید، مواجه می‌شویم که به‌نوبه‌خود، بر پویایی حیات سیاسی و نحوه آرایش و صف‌بندی نیروهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند؛ در صورت عدم کنترل نهادمند تعارض‌ها، عدم خویشتن‌داری و نیز عدم رعایت قاعده «وحدت در عین کثرت»، وقوع و گسترش بحران‌ها و جنگ داخلی گریزناپذیر خواهند بود؛ در این خصوص، سوریه، لبنان، یمن و عراق از مصداق‌های بارز هستند.

از حیث مفهومی، «شکاف‌های اجتماعی»^۱ به تعارض‌ها و اختلاف‌های اساسی موجود در جامعه در عرصه‌های قومی - نژادی، مذهبی، زبانی، طبقاتی و نیز تعارض‌های مدرن اطلاق می‌شوند که تشکیل شکال گوناگون پویایی و صف‌بندی میان نیروهای اجتماعی و تشکل‌های حزبی یا شبه‌حزبی را سبب می‌شوند. از حیث صورت‌بندی اجتماعی، «شکاف‌های اجتماعی» به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- **شکاف‌های منقطع**، به تعارض‌ها و اختلاف‌های نیروهای اجتماعی در ابعاد مختلف گفته می‌شود که ضمن داشتن اختلاف، از برخی زوایا دارای نقاط اشتراک باشند؛ این نقاط اتصال و اشتراک می‌تواند به همکاری و تعامل احزاب و گروه‌ها و عدم قطبی‌شدن فضای سیاسی منجر شوند.

1 . Social Cleavages

- در شکاف‌های متراکم، عدم وجود نقاط اتصال مشترک میان بازیگران حزبی و گروهی به قطنی شدن فضای سیاسی - اجتماعی و روابط‌ستیزی بین آنها می‌انجامد (Zielinski, 2002:194). در شکاف‌های اجتماعی از نوع متراکم، موضع‌گیری نیروهای اجتماعی، به‌طور عمده از نوع ایدئولوژیک، انحصارگرا و مطلق‌گر خواهد بود لذا خشونت، جای‌گفتمان متقابل، دوسویه، همکاری جویانه و رقابتی مسالمت‌آمیز را می‌گیرد.

دولت - ملت‌سازی، یکی از موضوع‌های مهم در ادبیات نظری در علوم سیاسی است؛ از این زاویه نیز می‌توان بخشی از بحران‌های سیاسی - اجتماعی و خشونت‌های مکرر در جهان سوم، خاورمیانه و به‌طور خاص، بحران و جنگ داخلی سوریه را تحلیل و تبیین کرد. «دولت‌سازی»، اغلب درباره این موارد به‌کار می‌رود:

- افزایش و توسعه ظرفیت‌های سیاسی (انباشت قدرت، دولت متمرکز و اراده سیاسی حاکم بر جامعه)؛

- توسعه ظرفیت‌های ملی و کارکردی (امنیت‌سازی، استفاده از زور مشروع، افزایش کارآمدی‌های آموزشی، خدماتی، اجتماعی، اقتصادی و رفاهی دولت)؛

- توسعه ظرفیت‌های نهادی و بوروکراتیک.

«ملت‌سازی» نیز درباره ایجاد و توسعه هویت مشترک در قالب ملت، هویت ملی پایدار، غرور، یکپارچگی و همبستگی ملی به‌کار می‌رود. فرایند ملت‌سازی، دارای ابعاد مهم است که عبارت‌اند از:

- توسعه حس همدلی در میان ملت و نیز، همدلی اعضای آن با دولت؛

- گسترش ارتباطات و پیوندها میان گروه‌بندی‌های قومی، نژادی و زبانی؛

- فرسایش تدریجی تعهدها و علقه‌های فروملی و پذیرش علقه‌های مدنی - ملی و اقتدار ملی؛

- توسعه زیرساخت‌های ارتباطی، آموزشی و مانند آنها در جامعه برای پیوند اقصی‌نقاط کشور با پایتخت (قوم و زرگر، ۱۳۸۷: ۲۱۳ تا ۲۱۵). ملت‌سازی، اغلب در اشاره به فرایند یکپارچه‌سازی

جمعیت یا مردم در یک کشور از رهگذر ایجاد وحدت استفاده می‌شود به‌طوری‌که مردم حس کنند که منسجم و به‌هم‌مرتبط بوده، به یکدیگر اعتماد دارند (Ahlerup & Hansson, 2011:431).

با تمرکز بر تاریخ اروپا، اشتین رکان و هاتینگتون، روند دولت - ملت‌سازی را در چند مرحله خلاصه می‌کنند که عبارت‌اند از:

- پیدایش دولت یا ساختار سیاسی متمرکز و اهتمام جدی دولت بر ایجاد و توسعه هویت ملی، ورای

هویت‌های فراملی قومی، زبانی و مذهبی؛

- نفوذ و گسترش تدریجی دولت یا مرکز بر پیرامون از طریق توسعه نهادها، بوروکراسی و ارتش؛
- اهتمام جدی دولت و نیروهای اجتماعی به رفع بحران‌های هویت، مشروعیت، یکپارچگی، نفوذ، توزیع و مشارکت؛

- افزایش ظرفیت‌های پاسخگویی و کارآمدی دولت؛

- ایجاد و گسترش ظرفیت‌های مشارکتی دولت و نهادها برای مشارکت دادن افراد، گروه‌ها و اقشار گوناگون در امر دولت - ملت‌سازی (هانینگتون، ۱۳۷۳: ۵۶ تا ۵۸) و (بدیع، ۱۳۷۶: ۱۰۵ و ۱۰۶).
تجربه تاریخی دولت‌های غربی و نیز دولت‌های جهان سوم، درخصوص دولت-ملت‌سازی نشان می‌دهد که همه آنها با بحران‌های یادشده، مواجه شده‌اند اما توانسته‌اند که بحران‌ها را با موفقیت طی کرده، دولت - ملت همگون ایجادکنند ولی هنوز، تعدادی قابل توجه از دولت‌ها و جوامع جهان سوم، نتوانسته‌اند در این مسیر، موفقیتی کسب‌کنند لذا شاهد استمرار بحران‌ها و تنش‌های خشونت‌آمیز بوده و خواهند بود. یکی از دلایل مهم چرایی موفقیت‌آمیز نبودن فرایند دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه و جهان سوم، آن است که در تعدادی قابل توجه از این کشورها، این فرایند به شدت از میراث و دخالت‌های شوم استعمارگران، متأثر شده‌است؛ دولت‌ها و قدرت‌های استعماری پس از جنگ جهانی اول و دوم، با ایجاد مرزبندی‌های مصنوعی استعماری، بذر شکاف‌ها و تعارض‌های قومی و مذهبی را افکنده، شعله‌ورساختند. از لحاظ نظری و تاریخی، الگوی دولت-ملت‌سازی برون‌زاد و هدایت‌شده به ایجاد یا تقویت شکاف‌های اجتماعی ازپیش‌موجود و شکل‌گیری دولت‌های خودکامه، سرکوبگر و نامشروع و [بروز] بحران هویت می‌انجامد؛ در چنین بستری، شکاف‌های اجتماعی و دولت‌های خودکامه، یکدیگر را بازتولید می‌کنند [و در نتیجه]، وقوع تنش‌های قومی و مذهبی، بحران‌های مکرر و شکاف دولت-ملت رخمی‌دهد.

مونتسترات گیبرنا^۱ درباره تعدادی قابل توجه از کشورهای جهان سوم از اصطلاح «ملت-دولت یا دولت‌های فاقد ملت» استفاده می‌کند تا دولت-ملت واقعی در این جوامع دخالت دولت‌های فرامنطقه‌ای در ترسیم مرزبندی‌ها بدون توجه به واقعیت‌های فرهنگی، مذهبی و قومی به کشورهایی با جمعیت ناهمگن انجامیده‌است و در کنار آن، عواملی مانند «وابستگی دولت‌ها و مقام‌های حکومتی به قدرت‌های خارجی و استعماری، ناکارآمدی، فساد و سرکوبگری حکومت‌ها و وجود تبعیض‌های

1 . M. Giberna

قومی یا مذهبی» سبب شده‌اند که از صلح و ثبات پایدار، بهره‌مند نباشند (قوام و زرگر، ۱۳۸۷: ۵۴). از لحاظ نظری و تاریخی، پرسش اساسی، آن است که «آیا نقطه آغاز بحران و ستیزهای قومی-مذهبی، رهبران و حکومت‌ها هستند یا اینکه بحران‌ها از پیش‌تر موجود بوده، رهبران، این شکاف‌ها را دست‌مایه قدرت‌طلبی خود قرار داده، موج‌سواری می‌کنند؟» با یک رویکرد جامعه‌شناختی تاریخی باید خاطر نشان ساخت که از یک سو، بسیاری از بحران‌ها از جمله در خاورمیانه، سوریه و عراق کنونی، دارای عقبه تاریخی گسترده هستند و از سوی دیگر، در تبیین و تحلیل این بحران‌ها بایستی دلایل چندگانه و جامع مشتمل بر پیشینه تاریخی و اجتماعی بحران‌ها، نقش‌آفرینی حکومت و رهبران حکومتی، رهبران قومی و مذهبی و نقش عوامل و قدرت‌های خارجی را مدنظر قرارداد؛ این زاویه تحلیل ترکیبی درباره بحران کنونی سوریه می‌تواند مفید باشد.

ج- تاریخچه سیاسی و ترکیب جمعیتی سوریه

از حیث تقسیم‌های استانی، سوریه از چهارده استان تشکیل شده‌است که عبارت‌اند از: الحسکه، لاذقیه، القنيطرة، الرقه، السويداء، درعا، دیرالزور، دمشق، حلب، حماه، حمص، ادلب، حومه دمشق و طرطوس. از حیث ترکیب جمعیتی، «سوریه» جامعه‌ای ناهمگن و نامتجانس است؛ این عدم تجانس، ریشه‌های تاریخی بسیار درازمدت دارد و نباید آن را به مرزبندی‌های استعماری در یک سده پیش محدود کرد. از زمان امپراتوری روم و بیزانس به این سو، این کشور میزبان گروه‌های مذهبی، ملیت‌ها و گروه‌بندی‌های قومی گوناگون بوده‌است (Antoun, & Quataert, 1991: 2-12). از حیث آماری، سوریه از ۸۷ درصد مسلمان (شامل ۷۴ درصد سنی و ۱۳ درصد علوی)، ۱۰ درصد مسیحی و ۳ درصد دروزی و تعداد اندکی یهودی تشکیل شده‌است. از حیث قومی، ۹۰/۳ درصد از جمعیت را عرب‌ها و ۹/۷ درصد را کردها، ارمنی‌ها، ترکمن‌ها و اقلیت‌های دیگر تشکیل می‌دهند (CIA, 2015). جمعیت سوریه، به‌طور عمده، شهرنشین هستند و قبیله‌گرایی به سبب اسکان قبایل بدوی در مناطق شهری روبه‌افول است (Chatty, 2010: 29-49).

از ۱۹۰۸ به این سو، به دلایلی همچون: حاکمیت یافتن ترک‌های جوان و تحقیر اعراب توسط پان‌ترکیست‌های افراطی، شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و سپس سلطه و قیمومیت استعمارگران بر تعدادی از سرزمین‌های عربی، «پان‌عربیسم» به‌ویژه در مصر، سوریه و عراق تشدید شد. اعراب، اعطای خودمختاری داخلی و ایجاد حکومت مستقل و رهایی از استعمار و

قیمومیت را خواستار شدند. در چارچوب «کنفرانس سن رمو» در سال ۱۹۲۰، سوریه به سه قسمت فلسطین، سوریه و لبنان تقسیم شد و فرانسه بر سوریه و لبنان و بریتانیا بر عراق و فلسطین حاکمیت یافته، قیمومیت را اعمال کردند. فرانسه به منظور جلوگیری از شورش‌های مردمی و تحکیم سلطه خود، به ایجاد مرزبندی‌های مصنوعی اقدام و سوریه را به شش واحد اداری تقسیم کرد که تاحدی براساس مذهب بیشتر ساکنان در هر واحد، معین شده بود؛ هدف از این اقدام، جلوگیری از همبستگی ضدفرانسوی برپایه مذهب بود (کامروا، ۱۳۹۱: ۶۵)؛ درنهایت با اوج گرفتن قیام‌های ضداستعماری، در سال ۱۹۴۶، قیمومیت فرانسه بر سوریه، پایان و این کشور به استقلال دست یافت.

پس از استقلال سوریه، عواملی مانند مرزبندی‌های مصنوعی - تحمیلی ترسیم شده توسط انگلستان و فرانسه و سلطه کشورهای غربی بر منطقه، به سوق یافتن جنبش‌های پان عرب به سمت چپ‌گرایی و سوسیالیسم منجر شد؛ تشکیل حزب بعث در شامات و سوریه با دو رکن عربی و سوسیالیستی، مهم‌ترین مصداق در این خصوص است؛ پایگاه طبقاتی این حزب عبارت بودند از: طبقات متوسط شهری، کارگران، خرده‌بورژواهای شهری، روشن‌فکران، مهاجران روستایی و دهقانان (Hinnebusch, 1991: 32). حزب بعث با دامن‌زدن به تفکرها و آرمان‌های انقلابی، عدالت‌طلبانه، ضدغربی و ضدیت با فئودالیسم توانست در بیشتر جامعه که از طبقات پایین بودند، نفوذ کند و در رقابت سیاسی بر احزاب رقیب پیشی گیرد (Hinnebusch, 2003: 178).

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱، جناح راست افسران وابسته به طبقه تجار و بازرگانان سوریه، کودتایی را شکل دادند؛ به دنبال کودتای جناح چپ حزب بعث در عراق در فوریه ۱۹۶۳، در سوریه نیز در هشتم مارس ۱۹۶۳ با مشارکت جناح چپ حزب بعثی، کودتایی رخ داد (Hinnebusch, 1982: 143). پس از کودتای ۱۹۶۳، اعضای کمیته نظامی، هسته اصلی قدرت را تشکیل داده، به بعثی‌سازی و روستایی‌سازی ارتش روی آوردند. پس از کودتا، فرایند علوی‌سازی ارتش آغاز شد و افسران سنی‌مذهب، تصفیه شده، کاهش یافتند (Milson, 1973: 29-92). تا اواخر دهه ۱۹۶۰، حزب بعث، موفق شد ائتلاف حاکم پوپولیستی بعث را با حضور روستاییان، کارگران، دانشجویان، جوانان، زنان و افراد با تجربه تشکیل دهد (Salloukh, 2000: 220). سرانجام، شکست سوریه و اعراب در جنگ ۱۹۶۷ از اسرائیل، شکاف درون‌حزبی را در حزب بعث ژرف‌تر کرد و بر نگرانی‌های مردم افزود؛ در چنین بستری بود که در سال ۱۹۷۱، حافظ اسد، طی کودتایی به قدرت رسید.

د- تأثیر بحران دولت‌سازی بر بحران سوریه با تمرکز بر شکاف‌های اجتماعی

در ادبیات نظری انقلاب، باور بر این است که بحران‌ها و انقلاب‌ها، به‌طور عمده، دارای عقبه تاریخی گسترده‌تری از نارضایتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین، بحران مشروعیت هستند. جامعه سوریه از همان آغاز به دلیل مرزبندی‌های استعماری و میراث شوم استعمار با بحران هویت، مواجه شد. پراکنش قومی- مذهبی در میان مرزها و اختلاط قومی- مذهبی به‌مثابه مانعی مهم در مقابل شکل‌گیری ملت منسجم عمل کرد؛ ازسوی دیگر، بحران هویت یا ملت نامنسجم و واگرا، روند دولت‌سازی را در این کشور با دشواری‌های جدی مواجه کرد.

با به‌قدرت‌رسیدن حافظ/ اسد، بحران دولت و ملت‌سازی استمرار یافت و همچون گذشته، حیات سیاسی- اجتماعی و ساختار حکومت از شکاف‌های اغلب مذهبی میان شیعیان علوی و سنی‌مذهب‌ها متأثر شد. در دوره حکومت خاندان اسد، ساختار قدرت سیاسی، تاحدی قابل توجه به سمت نخبگان و شخصیت‌های علوی‌مذهب سوق‌یافت درحالی‌که این گروه مذهبی، در گذشته در حاشیه قدرت سیاسی بودند (Pipe, 1989: 429-450).

حافظ اسد در توزیع قدرت سیاسی، با تأکید بر محوریت شکاف‌های اجتماعی- مذهبی عمل می‌کرد؛ به این معنی که پست‌های کلیدی و مهم، مانند کنترل تشکیلات و دستگاه‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی، به‌طور عمده به خانواده‌های مهم علوی داده شدند (Bar, 2006:381). در حکومت بشار اسد، افرادی قدرتمند وابسته به خاندان علوی- نصیری، پست‌های سیاسی را عهده‌دار شدند که عبارت‌اند از: عبدالفتاح قدسیه (منشی شخصی بشار)، ثمیل حسن (رئیس اطلاعات نیروی هوایی)، علی مملوک (رئیس سازمان اطلاعات) و دستیارش زهیر حمد، محمد ناصیف خیریک (دستیار معاون رئیس‌جمهور که مسئول امور امنیتی است)، علی حبیب (وزیر دفاع)، و ژنرال رستم غزالی (فرمانده نیروهای سوریه در لبنان) (Ayhan, 2011: 437). گرچه برخلاف برخی حاکمان پیشین، حافظ و بشار اسد به سمت تصفیه سیاسی و انحصارگرایی کامل مذهبی سوق‌نیافتند، ترکیب نامتعادل و تبعیض‌گونه قدرت سیاسی به نارضایتی نخبگان سنی‌مذهب و تشدید بحران مشروعیت و درنهایت، به وقوع بحران و حرکت‌های اعتراضی آخر سوریه انجامید.

بشار اسد از آغاز بر این باور بود که گردهم‌آمدن گروه‌های مختلف اسلام‌گرا و اقلیت‌های قومی، زیر چتری واحد و در ساختار دولتی، ثبات حکومت را تهدید خواهد کرد؛ ازسوی دیگر، او وحدت گروه‌های گوناگون را عاملی تهدیدکننده برای بقای خود می‌دانست. حزب بعث با آگاهی از اهمیت

ظرفیت سیاسی و مقاومتی اسلام‌گرایان سوری (اکثریت سنی)، سکولاریسم را در کشور نهادینه کرد تا از فعال شدن اسلام رادیکال در کشور پیشگیری کند. بشار اسد با صدور اجازه مشارکت به اسلام‌گرایان میانه‌رو، به دنبال این هدف بود که از پیشرفت و توسعه خشونت اسلام رادیکال جلوگیری کند (Khatib, 2011: 126).

در مجموع، طی چند دهه اخیر، هویت‌های مذهبی و قومی، رقیب (سنی‌ها و کردها) خود را گروهی در حاشیه رانده شده تلقی کرده‌اند. استمرار مشی حکومتی *حافظ اسد* توسط بشار و عدم تحقق اصلاحات سیاسی و اقتصادی سبب شدند که سنی‌ها و کردها به معترضان بپیوندند.

ه- بحران مشروعیت سیاسی حکومت

در دوران حکومت *حافظ اسد*، ساختار قدرت سیاسی به سمت دیکتاتوری سرکوب‌گرایانه‌تر سوق یافت؛ این نوع ساختار قدرت، دارای آمیزه‌ای از ویژگی‌ها مانند اقتدارگرایی ناشی از فردیت شخص حاکم و اقتدارگرایی ایدئولوژیک حزب بعث با دو رکن عربیت و سوسیالیسم دولتی بود؛ با حاکمیت یافتن این حزب، عرصه بر نهادهای مدنی و اپوزیسیون تنگ‌تر شد و آزادی عمل مطبوعات و گردش آزاد اطلاعات به شدت کاهش یافت (King, 2009: 90). *حافظ اسد* با استفاده از آمیزه‌ای ابزارها و حمایت‌ها، مانند دستگاه سرکوب، گسترش و تجهیز سرویس‌های اطلاعاتی - امنیتی، ائتلاف‌سازی کلابینتالیستی یا پیروگرایانه با شخصیت‌ها و گروه‌های مهم اقتصادی و سیاسی و سیاست‌های مردم‌گرایانه یا پوپولیستی، قدرت خود را تحکیم کرده، اپوزیسیون سیاسی به‌طور عمده سنی‌مذهب و سلفی را به سکوت مجبور کرد (Kaplan, 2008). یکی از مصادیق مهم سرکوبگری وی، سرکوب خونین اعتراض‌های اخوان‌المسلمین در حماء در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود که طی آن، تعدادی از معترضان کشته شدند (Tavares, & et.al, 2013: 101).

با روی کار آمدن *بشار اسد*، امیدهایی تازه برای انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی در سوریه ایجاد شد. *اسد* در نخستین سخنرانی خود در پارلمان سوریه بر ضرورت انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی، مبارزه با فساد و تقویت ارزش‌های دموکراتیک تأکید کرد (Ayhan, 2011: 434). وی در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، برای ترمیم مشروعیت سیاسی حکومت، پاره‌ای اصلاحات سیاسی انجام داد. در سال ۲۰۰۵ به‌ویژه پس از ترور رفیق حریری در پاسخ به برخی فشارهای بین‌المللی، *بشار اسد* در کنگره عمومی حزب بعث، انجام اصلاحات سیاسی و تکثرگرایی را وعده داد.

روشن‌فکران، متفکران، حقوق‌دانان، روزنامه‌نگاران، سازمان‌های غیردولتی و جامعه علمی و دانشگاهی از نخستین گروه‌های اجتماعی بودند که رهبری مذاکرات با حکومت بشار را برعهده گرفتند؛ رهبران عرب سنی و مسیحیان نیز در زمره افرادی بودند که با امضای «طرح بهار دمشق»^۱، اصلاحات جدی سیاسی را خواستار شدند؛ کردها نیز از طریق سازمان‌های خود، بر انجام اصلاحات پافشاری کردند. پاسخ بشار به نخستین تقاضای اصلاحات (بیانیه ۹۹ نفر)، منفی نبود و از نگاه اصلاح‌طلبان، تحولی مثبت محسوب می‌شد (Leveretti, 2005: 91). در یکی از روزنامه‌های لبنانی در ژانویه ۲۰۰۱، تقاضایی با امضای هزاران سوری مبنی بر ضرورت اعمال آزادی‌های سیاسی، تفکیک قوا و نظام سیاسی و انتخاباتی چندحزبی منتشر شد (George, 2003: 182-186).

در پاسخ به درخواست‌های اعلام‌شده، حکومت بشار/اسد، قانون وضعیت اضطراری را لغو کرد؛ ششصد زندانی سیاسی در نوامبر ۲۰۰۰، آزاد شدند؛ زندان مزه که محل نگهداری زندانیان سیاسی بود، بسته شد و اجازه بازگشایی «نهاد دفاع از آزادی‌های لیبرال و حقوق بشر سوریه» داده شد (Kedar, 2005: 245). تریبون‌های آزاد، مجاز اعلام‌شدند و احزاب و نهادهای مدنی اجازه یافتند تقاضاهای خود را برای آزادی بیان و اجتماع‌های سیاسی طرح کنند. در آوریل ۲۰۰۱، نخستین جنبش اپوزیسیون ایجاد شد؛ کمیته‌ای برای احیای جامعه مدنی شکل گرفت و اجتماع‌ها و انجمن‌های مدنی در خصوص بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به بحث پرداختند. نهادهای مدنی، ابطال قانون وضعیت اضطراری را خواستار شدند که از سال ۱۹۶۳ اجرامی شد. احزاب، «آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، آزادی مطبوعات، تدوین قانون جدید انتخابات، اجرای عدالت اقتصادی و پایان دادن به حاکمیت انحصاری حزب بعث» را درخواست کردند؛ آنها همچنین، لغو قانون ۴۹ سال ۱۹۸۰ مبنی بر مجازات اعدام برای عضویت در گروه اخوان‌المسلمین را خواستار شدند.

شواهد از آن حاکی‌اند که بسیاری از این خواسته‌های کنش‌گران سیاسی و قومی-مذهبی و وعده‌های حکومت، عملی نشدند. اصلاحات سیاسی به نفع اصلاحات اقتصادی، کم‌رنگ شدند. حزب بعث به‌عنوان حزب حاکم و راهبردی حفظ شد. احزاب قومی و مذهبی تحریم شده باقی ماندند و تنها به تعدادی محدود از احزاب منتقد اما با وزن سیاسی بسیار پایین، به‌صورت محدود برای فعالیت اجازه داده شد.

پس از ترور رفیق حریری، نخست‌وزیر لبنان، هم‌زمان با تشدید فشارهای بین‌المللی بر رژیم

1 . Damascus Spring

دمشق، در اکتبر ۲۰۰۵، گروه‌های اپوزیسیون با انتشار «اعلامیه دمشق»^۱ از رژیم سوریه به شدت انتقاد کردند و دوباره بر ضرورت انجام گفتگوهای جدی و اصلاحات تأکید ورزیدند؛ در اعلامیه دمشق، رژیم بعث به تأسیس دولتی اقتدارگرا، توتالیتر و مستبد، متهم و بر ضرورت تهیه قانون اساسی جدید، ایجاد مجلسی سازنده و برگزاری انتخابات عادلانه تأکید شد؛ در این اعلامیه، امضای ۲۵۰ فرد شاخص و برجسته و پنج حزب مخالف به چشم می‌خورد (Landis, 2006:55). در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، بازداشت سران اپوزیسیون تشدید شد؛ یکی از این افراد، میشل کیلو بود که در سال ۲۰۰۷ به پنج سال زندان، محکوم شد. برخی از امضاکنندگان اعلامیه دمشق توانستند از کشور فرار کنند اما دیگران، بازداشت و محاکمه شدند. با وجود سیاست‌های سرکوب و بازداشت، گروه‌های اپوزیسیون از دسامبر ۲۰۰۷ خود را بازسازماندهی کرده، با نام «اعلامیه دمشق برای تغییر دموکراتیک ملی»^۲ به صحنه سیاست بازگشتند و بر پیشبرد اصلاحات تأکید کردند اما در سال ۲۰۰۸، بسیاری از اعضای شورا بازداشت شدند.

کاپلان، درخصوص ریشه‌های بحران مشروعیت حکومت بشار/اسد با تمرکز بر اصلاحات، چنین اظهارنظری کند: «حزب بعث تاکنون در میان کل بدنه دولت، فاسدترین بخش شناخته شده است. گرچه موجی کوتاه از اصلاحات در جریان بهار دمشق صورت پذیرفت، به واسطه تنش‌های فرقه‌ای و روند کند پیشرفت در آزادی‌های مدنی، به تدریج روبه‌ضعف نهاد. بشار اسد، برخی اصلاحات را انجام داد اما آهنگ کلی اصلاحات، آهسته و تدریجی بود. بوروکراسی یکپارچه، انحصارهای اقتصادی و عدم تمایل اسد، اجرای برنامه‌های اصلاحی گسترده‌تر را میسر نساخت» (Kaplan, 2008).

در عمل، فضای دموکراتیک نمایشی سه سال نخست حکومت بشار/اسد استمرار نیافت و اقتدارگرایی حکومت از سر گرفته شد. گسترش جامعه مدنی و صداهای انتقادی، رژیم بشار اسد را از استمرار تکثرگرایی سیاسی حزبی و انجمنی نیم‌بند بازداشت و سخت‌گیری و انسداد سیاسی از سر گرفته شد (Dean, 2003: 1020)؛ عدم وجود تحزب و کثرت‌گرایی رقابتی و صوری بودن سازوکارهای رقابتی نیز در بحران مشروعیت حکومت اسد، مؤثر بوده است. حکومت بشار اسد، حزب بعث و احزاب وابسته به آن را قانونی اعلام کرد و به احزاب مخالف، برای حضور در نظام سیاسی اجازه داده نشد؛ در مجموع، استمرار ساختار سرکوبگر و انحصارگر قدرت سیاسی و توزیع

1 . Damascus Declaration

2 . Damascus Declaration for National Democratic Change

نابرابر قدرت سیاسی در بستر شکاف اجتماعی قومی و مذهبی موجود، به نارضایتی نخبگان سیاسی سنی‌مذهب، کردها و برخی روشن‌فکران مسیحی و عدم پذیرش مشروعیت سیاسی حکومت از سوی آنان منجر شد؛ درنهایت، در چنین بستری بود که اعتراض‌ها و بحران سوریه در سال ۲۰۱۱ روی داد.

و- تأثیر نارضایتی‌های اقتصادی و فقر بر بحران سوریه

یکی از عوامل تأثیرگذار بر وقوع و تشدید بحران سیاسی سوریه، نارضایتی‌های اقتصادی و فقر در مناطق پرجمعیت شهری و اغلب سنی‌نشین بود؛ این موضوع به عدم مشروعیت حکومت و تلقی از حکومت /سد به‌عنوان حکومت ناکارآمد و بی‌توجه به خواسته‌های توده‌های فقیر منجر شد که بیشتر جمعیت سوریه را تشکیل می‌دادند لذا وقوع بیداری اسلامی، فرصتی را برای تجلی و نمودیافتن نارضایتی‌های اقتصادی اقشار فقیر به‌طور عمده سنی‌مذهب فراهم آورد؛ این در حالی بود که علویان و مسیحیان، موقعیت اقتصادی بهتری داشتند و به همین دلیل، مسیحیان، خیلی زود از مشارکت در اعتراض‌ها دست‌کشیدند.

مشارکت سنی‌های فقیر و غیرتکفیری در بحران سوریه، اغلب، واکنشی با ماهیت اقتصادی و هویت‌بنیاد بود که مهم‌ترین ریشه‌های آن عبارت‌اند از: شکست ایدئولوژی بعثی در تحقق‌بخشیدن به عدالت و رفاه برای توده‌ها، جهانی‌شدن اقتصاد و پیامدهای منفی آن برای طبقات پایین شهری و روستایی به‌طور عمده سنی‌مذهب و فاصله‌گرفتن حکومت /سد از سیاست‌های رفاهی و توده‌ها و نزدیکی به سرمایه‌داران شهری از دهه ۱۹۹۰ به این سو.

اقلیت‌های مذهبی روستایی به دلیل هراس از اسلام‌گرایی سکوت‌کردند اما مناطق سنی‌نشین به‌طور روزافزون نسبت به عملکرد رژیم، خشمگین‌تر شدند و به مشی اعتراضی انقلابی روی آوردند. درحالی‌که رژیم و علمای شهری، کنترل جوامع سنی شهری را در دست داشتند، سلفی‌گری، بدون مانع در مناطق محروم گسترش یافت؛ همچنین، مناطقی مانند درعا و دیرالزور که هنوز دارای ساختار قبیله‌ای هستند، از سلفی‌ها استقبال کردند.

برنامه عمران ملل متحد (UNDP) در سال ۲۰۰۵ اعلام کرد که مناطق شهری و روستایی شمال‌شرق سوریه (ادلب، حلب، الرقه، دیرالزور و حسکه)، دارای بیشترین فقر (۱۷/۹ درصد) بوده‌اند؛ همچنین در نواحی شهری شمال‌شرق، نرخ فقر ۱۱/۲ درصد و درصد افراد فقیر ۳۵/۸ برآورد شده است. نرخ فقر در مناطق شمال‌شرق، چهار برابر بیشتر از نواحی ساحلی است. در سال

۲۰۰۴، نسبت سواد در میان گروه سنی مذهب، ۱۵ تا ۲۵ سال در پایین‌ترین نرخ خود در استان‌های دیرالزور و الرقه، به ترتیب به میزان ۷۸/۳ و ۷۸/۱ درصد در مقایسه با میانگین ملی ۹۲/۵ درصد قرارداد داشت (Al Ayed, 2015: 3).

ز- بحران هویت و ترکیب قومی - مذهبی اپوزیسیون سوریه

بحران سوریه، به‌طور عمده، از شکاف‌های اجتماعی بر محوریت مذهبی و قومی یا بحران هویت، متأثر بود. با اتخاذ نوعی رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی - تاریخی، باید خاطر نشان ساخت که بحران سیاسی سوریه، دارای ریشه‌های درازمدت هویتی، اجتماعی و سیاسی است. بحران هویت و عدم شکل‌گیری «مای ملی» یا ملت منسجم و دولت غیردموکراتیک / سد از بسترسازهای مهم برای شکل‌گیری و انباشته‌شدن نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی بوده‌اند. تضاد هویتی انباشته‌شده، طی چند دهه موجب شده که ملت‌سازی در سوریه به‌سرانجام نرسد. شایان اشاره است که نارضایتی‌های روشن‌فکران نیز از تقابل‌های مذهبی و قومی یا بحران هویت، متأثر شده‌اند به این معنی که روشن‌فکران مخالف، اغلب، دارای هویت مذهبی سنی و تاحدی، مسیحی و هویت قومی کرد بوده‌اند. بحران سوریه تاحدی زیاد، بر مبنای تعارض هویتی مذهبی میان سنی‌ها و علویان شکل گرفت. با آغاز بحران سوریه، گروه‌های مختلف سنی‌مذهب و سلفی با گرایش‌های متفاوت به معترضان پیوستند. در میان گروه‌های سنی میانه‌رو، برجسته‌ترین حزب یا گروه، اخوان المسلمین بود که در اواسط دهه ۱۹۴۰ به رهبری *مصطفی السباعی* شکل گرفت اما به دلیل غیرقانونی بودن، مجاز نبود به‌صورت آشکار، فعالیت سیاسی انجام دهد؛ این حزب، خود را بخشی جدانشدنی از ساختار سیاسی سنتی و تاریخی سوریه، متشکل از خانواده‌های سرشناس سنی‌مذهب دمشق، حلب و دیگر مراکز شهری بزرگ می‌داند (Porat, 2010: 3-5). اهداف اعلامی اخوان المسلمین از شرکت در اعتراض‌های سیاسی عبارت بودند از: تأسیس دولتی دموکراتیک و کثرت‌گرا با نظام پارلمانی، برابری برای تمام شهروندان، برقراری تفکیک قوا با هدف کنترل قوه مجریه و جلوگیری از تعدی آن به حقوق و آزادی‌های مشروع مردم (Carnegie, 2012).

اما برخلاف اهداف اعلامی دموکراتیک، اخوان المسلمین و برخی از گروه‌های سنی‌مذهب به سمت جهت‌گیری‌های فرقه‌ای تنگ‌نظرانه مذهبی و قومی حرکت کردند؛ در ۱۶ جولای ۲۰۱۱، اخوان المسلمین در «کنفرانس نجات ملی» در استانبول بر ماهیت عربی و اسلامی سوریه تأکید کرد و

ماهیت ملی انقلاب را چندان مورد توجه قرار نداد لذا بسیاری از نمایندگان کرد حاضر در اجلاس تصمیم گرفتند که نشست (کنفرانس) را ترک کنند؛ با گذشت چند هفته، به تدریج، نام‌گذاری‌ها و فراخوان مبارزاتی اخوان المسلمین در فضای سایبری و اینترنتی، جهت‌گیری فرقه‌ای و مذهبی به خود گرفت که نقطه اوج آن، نام‌گذاری ۲۶ آوریل ۲۰۱۳ به نام «جمعه محافظت از اکثریت (سنی)» در صفحه فیس‌بوکی‌اش بود.

اما در سوی دیگر میدان نبرد سوریه، جنبش سلفی سوریه قرارداد که متشکل از هزاران جوان سنی است که به گروه‌های تحت رهبری سلفی‌های رادیکال پیوسته‌اند؛ این دسته از مبارزان، سلفی‌گری را عاملی می‌دانند که به آنان کمک می‌کند، هویت سنی را به رادیکال‌ترین وجه ممکن نشان دهند (Lund, 2013:10). یکی از طیف‌های تشکیل‌دهنده سلفی‌ها، سلفی‌های جهادی هستند؛ این طیف، جبهه اسلامی را با هدف ایجاد حکومتی اسلامی تشکیل دادند؛ طیف دیگر، سلفی‌های تکفیری هستند که معروف‌ترین آنها، گروه «دولت اسلامی عراق و شام» معروف به «داعش»^۱ است؛ این گروه، سوریه را تا سرحد فروپاشی به پیش برده است. درون طیف تکفیری‌ها، جبهه النصره قرارداد که از لحاظ ماهیتی، با داعش چندان تفاوت ندارد اما در برخی مواضع و راهکارها از آن گروه، متفاوت است.

درون جبهه اسلامی، گروه‌هایی مانند «احرار الشام، تیپ توحید، صقور الشام، انصار الشام، جیش الاسلام و ...» حضور دارند؛ آنان مخالفت خود را با داعش اعلام کرده، در مناطقی از کشور با آن گروه درگیرند زیرا نسبت به اهداف این گروه، به شدت مشکوک هستند (Khatib, 2015). میان النصره و داعش بر سر اقتدار و قلمرو، رقابت وجود دارد. رهبران داعش با تیزبینی و دقت نظر از شکاف فرقه ای موجود در سوریه برای پیشبرد اهداف خود بهره‌برداری کرده‌اند؛ برای نمونه، پیشنهاد حقوق ماهیانه بیش از ۴۰۰ دلار به علاوه مقرری برای خانواده‌ها باعث شده که برخی از اعضا و خانواده‌های متعلق به جبهه اسلامی و حتی خارجی‌ها از هشتاد ملیت به این گروه بپیوندند (Abdallah, 2014).

کردها بزرگ‌ترین اقلیت قومی سوریه محسوب می‌شوند و ۹ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. کردهای سوریه از آغاز استقلال سوریه با تبعیض‌ها و حاشیه‌نشینی، مواجه بوده‌اند؛ این گروه قومی با مطالباتی نظیر «تقاضای حق رأی و برابری در مقابل قانون و با هدف کسب خودمختاری در مناطق کردنشین» به جنبش و اپوزیسیون پیوستند اما به دلایلی مانند «روابط پنهانی

اپوزیسیون عرب سنی با دولت ترکیه و اقدام‌های انحصارگرایانه آنها برای عربی‌سازی انقلاب، راه خود را جدا کردند و به‌طور عمده، توجه خود را به مدیریت مناطق کردنشین معطوف کرده، از مبارزه با رژیم/اسد دست کشیدند. از آغاز بحران، نیروهای دولتی از بسیاری مناطق کردنشین دست کشیده، با اعطای خودمختاری، اداره آنها را به ساکنان کردنشین سپردند تا بدین طریق، از ائتلاف آنها با اپوزیسیون سلفی سنی مذهب و روشن‌فکری لیبرال و چپ‌گرای عرب‌تبار سنی مذهب جلوگیری کنند (Tavares & et.al, 2013: 103).

احزاب کردی در بحران سوریه، دارای اشتراک نظر نیستند. «حزب دموکراتیک کردی» به رهبری دکتر عبدالحکیم بشار، دارای مشی ایدئولوژیک سکولار است؛ این حزب به‌دنبال سوریه‌ای سکولار، دموکراتیک و غیرمتمرکز بوده، خواستار شناسایی حقوق کردها و خودمختاری است و ترکیه را به مداخله و نفوذ در شورای ملی سوریه برای طرد کردها متهم کرده است (Carnegie, A, 2013). «حزب اتحاد دموکراتیک کردی»، بزرگ‌ترین و قدرتمندترین حزب کردی سوریه است؛ این حزب، متحد پ.ک.ک است؛ با وجود اینکه اتحاد دموکراتیک، منتقد رژیم است، موضعی مبهم در قبال بحران سوریه اتخاذ کرده است؛ این حزب در اپوزیسیون سوریه، منزوی است و شورای ملی سوریه را به هواداری از ترکیه متهم می‌کند. با تداوم بحران، حزب اتحاد از آشوب موجود بهره‌برد و با خروج ارتش سوریه، کنترل مناطق کردنشین شمالی را در دست گرفت (Carnegie, B, 2013).

«حزب جنبش آینده کردی»، دارای مشی لیبرال است و روابطی بسیار نزدیک با گروه‌های جوان کرد دارد و برخلاف دو حزب دیگر، از زمان آغاز شورش، فعالانه در تظاهرات و اعتراض‌ها حضور داشته است؛ برخلاف دو حزب دیگر، این حزب، مسئله کردها را موضوعی منطقه‌ای نمی‌بیند؛ آنها به‌دنبال خودمختاری نیستند بلکه در پی مشارکت کامل در دولت جدید براساس نمایندگی تناسبی هستند و شناسایی مردم کرد را در جایگاه قومی اصلی، مانند اعراب خواستارند. سیاست حزب در قبال بحران، مبنی بر رد هرگونه مداخله خارجی و مسلح‌شدن اپوزیسیون است که در این موارد با حزب اتحاد دموکراتیک اشتراک نظر دارد اما در اینکه گفتگو و مذاکره با رژیم را نمی‌پذیرد، با حزب دموکراتیک کردی قرابت دارد (Carnegie, 2013).

مسیحیان در روزهای آغازین بحران با هدف پیشبرد دموکراسی و اصلاحات سیاسی از اعتراض‌ها استقبال کردند اما به‌زودی از مشارکت در اعتراض‌ها فاصله گرفتند و سکوت کردند و در مواردی به حمایت از رژیم/اسد پرداختند؛ مهم‌ترین دلایل در این خصوص عبارت‌اند از:

- منحرف شدن اعتراض‌ها از ماهیت اصلاح‌طلبانه به سمت افراط‌گرایی سلفی و خشونت‌طلبانه کور؛
 - ترس شدید از خطر روی کار آمدن حکومتی در سوریه به سبک و سیاق القاعده و طالبان‌نیم؛
 - ترجیح حکومت سکولار و اقتدارگرای بشار/اسد بر سلفی‌گری تندروانه و ضد مسیحی؛
 - موقعیت مالی و تجاری خوب مسیحیان و عدم بهره‌مندی آنها از نارضایتی و فقر اقتصادی سنی‌مذهبان؛
 - حفظ موقعیت مالی، اقتصادی و امنیت سیاسی خود در آینده در صورت حفظ حکومت اسد.
 در روزی‌ها نیز سیاست بی‌طرفی اتخاذ کردند؛ مهم‌ترین دلیل اتخاذ چنین سیاستی، این است که اظهار نظر آشکار آنها می‌تواند جایگاهشان را در این کشور به خطر اندازد. در روزی‌ها با وجود مشکلات اقتصادی، موضعی آشکار در بحران اتخاذ نکردند و در مواقعی، سکوت و گاهی نیز از حکومت حمایت کردند.

مسیحیان در خاورمیانه، اغلب در آرامش نسبی زندگی کرده‌اند. بیشتر مسیحیان، زیستن در نظامی استبدادی را به آینده‌ای خطرناک و نامعلوم تحت حکومت اسلام‌گرایان افراطی ترجیح می‌دهند؛ بسیاری از آنها یک سال پس از بروز بحران در سوریه، حمایت خود را از اسد آغاز کردند. به‌طور تقریبی، یک‌سوم سوری‌های مخالف رژیم، مدعی شدند که حمایتشان از اسد براساس این اعتقاد است که مخالفت با رژیم، فضا را برای تثبیت افراط‌گرایان اسلامی فراهم می‌سازد (Abu Fadel, 2011). گروه‌های تندرو سنی، مانند جبهه النصره، شعار «مسیحیان به بیروت و علوی‌ها به تابوت» را طرح کردند؛ این شعار، نشان‌دهنده عمق شکاف فرقه‌ای است که اقلیت‌های سوریه را تهدید می‌کند. اخراج و رانده شدن به‌طور تقریبی تمام مسیحیان از حمص توسط شبه‌نظامیان خارجی، محلی و جبهه النصره، بر شکاف فرقه‌ای گواهی می‌دهد (Zelin, 2011).

ح- چشم‌انداز احتمالی آینده سوریه

نظریه‌های موجود در خصوص دموکراتیزاسیون و نیز تجربه‌های عینی و تاریخی، از آن حاکی‌اند که آغاز اعتراض‌ها و حرکت‌های جمعی یا وقوع انقلاب مردمی، به‌لزوم به دموکراسی و تحکیم یا نهادینه شدن آن نمی‌انجامد لذا در تاریخ بیش از نیم سده اخیر، می‌توان مصادیقی قابل توجه را در زمینه انقلاب‌های شکننده و بازگشت از دموکراسی شکننده به دیکتاتوری یا جنگ و تعارض‌های داخلی در کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه یافت؛ در این خصوص، شکنندگی انقلاب‌های اخیر در تونس، مصر، یمن و لیبی و وقوع جنگ داخلی ویرانگر در سوریه، مصداق‌های عینی بارز و جدید هستند. از

لحاظ نظری، تحکیم و نهادینه‌شدن دموکراسی، به بسترها و پیش‌زمینه‌هایی مطلوب نیاز دارد که عبارت‌اند از: وجود هویت ملی مستحکم، وجود و ریشه‌دارشدن جامعه مدنی و التزام کنش‌گران مدنی به قواعد بازی دموکراتیک، مصالح جمعی و حاکمیت قانون، التزام دولت و حاکمان سیاسی به دموکراسی و قانون و فرصت‌های برابر به‌ویژه در جوامع چندپاره قومی - مذهبی، اشاعه و درونی‌شدن فضایل و باورهای مدنی در جامعه و پیش‌شرایطی از این دست که شرح و بسط آن از حوصله این مقاله، خارج است؛ اما درخصوص سوریه، به‌طور کلی باید خاطر نشان ساخت که از یک سو، پیش‌شرایط نظری یادشده وجود نداشته یا به‌هیچ‌وجه کفایت نمی‌کنند؛ از سوی دیگر؛ آمیزه‌ای از دلایل، مانند بحران شدید هویت ملی در بستر شکاف‌های قومی - مذهبی و سیاسی شده، ناشکیبایی اولیه دولت بشار/اسد و سرکوب خواسته‌های اولیه اصلاح‌طلبان، مداخله و نقش‌آفرینی منفی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در امتداد شکاف‌های هویتی، اهداف و مطامع سیاسی و همچنین، ایجاد و تقویت جریان‌های تکفیری از جمله «داعش و النصره» سبب‌شدند که حرکت‌های اعتراضی مردمی با اهداف اصلاح‌طلبانه اولیه، منحرف و به وضعیت جنگ داخلی تبدیل شود که تاکنون ادامه دارد.

درباره چشم‌انداز آینده سوریه، نگارندگان بر این باورند که چشم‌اندازی روشن و خوب برای سوریه در آینده نزدیک وجود ندارد و به‌احتمال زیاد، جنگ داخلی ادامه خواهد داشت و عقب‌نشینی‌های اخیر گروهک تکفیری داعش نیز نمی‌تواند امیدبخش باشد درخصوص این فرض، مهم‌ترین دلایل عبارت‌اند از:

۱- شکل‌گیری و تقویت فضای چندقطبی با بارشدن شکاف‌های اجتماعی جدید بر شکاف‌های اجتماعی از پیش موجود که عبارت‌اند از: شکاف ایدئولوژیک (میان اسلام‌گرایان میانه و اخوانی با جریان‌های تندرو تکفیری داعش و النصره) و شکاف بین اسلام‌گرایان و سکولارها. شواهد نشان می‌دهند که شکاف اجتماعی در سوریه از نوع «شکاف متراکم» است؛ در این وضعیت، نقاط اشتراک در میان نیروهای اجتماعی سوریه در مقابل نقاط افتراق، بسیار رنگ‌باخته و فضای سیاسی را به شدت چندقطبی ساخته است.

۲- بحران شدید در هویت ملی، غلبه شدید فرهنگ قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی قومی و به‌تازگی تشدید جریان‌های تکفیری در غیاب فرهنگ مدنی سبب‌شده است که سوریه به شدت به سمت واگرایی شدید سیاسی و اجتماعی و جنگ داخلی حرکت کند و دولت سوریه به دولتی بسیار شکننده تبدیل شود.

۳- دخالت و نقش‌آفرینی منفی قدرت‌های منطقه‌ای و به‌ویژه سنگ‌اندازی ترکیه و عربستان در

مذاکرات صلح درخصوص سوریه، یکی دیگر از این دلایل است.

۴- شکل‌گیری نوعی «شبه‌جنگ سرد» میان روسیه، غرب و آمریکا و ناهمخوانی شدید راهبردهای این دو قطب درخصوص سوریه در ادامه تعارض‌های آن دو در جنگ داخلی اوکراین و شبه‌جزیره کریمه.

۵- دخالت‌های موزیانه اسرائیل در امور سوریه با چراغ سبز غرب و آمریکا.

در مجموع، به دلایل یادشده و به‌رغم عقب‌نشینی‌های اخیر داعش، نگارندگان این نوشتار بر این باورند که تا آینده‌ای نه‌چندان دور، حل بحران سوریه، بسیار دشوار است. در صورت استمرار شرایط بالا، نقش‌آفرینی منفی کنش‌گران یادشده و عدم خویشتن‌داری آنها و منافع غرب و آمریکا مبنی بر طولانی و کنترل راهبردی بحران، دولت سوریه از «دولت شکننده» به «دولت روبه‌فروپاشی» تنزل می‌یابد و این کشور به سه منطقه علوی‌نشین، کردنشین و سنی‌نشین تجزیه‌خواه‌شد و تعارض‌ها استمرار خواهند یافت.

نتیجه‌گیری

در تحقیق حاضر، این باور مطرح شد که اعتراض‌های مردمی در سوریه با اهداف اصلاحی در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی آغاز شد و در ابتدا، شکل و شمایل جنبش اجتماعی داشت اما با نقش‌آفرینی منفی کنش‌گران قومی و مذهبی و کنش‌گران حکومتی سوریه و نیز نقش‌آفرینی منفی قدرت‌های خارجی و منطقه‌ای، این جنبش به سرعت، منحرف شد و به سمت جنگ داخلی ویرانگر سوق یافت. در این نوشتار، با نوعی رویکرد جامعه‌شناختی تاریخی و سیاسی، ریشه‌های بحران و جنگ داخلی در سوریه با تمرکز بر شکاف‌های اجتماعی در یک گستره تاریخی طولانی مدت، مطرح و تحلیل شدند. سوریه، یکی از کشورهایی است که از گذشته، میراثی از بحران شدید هویت ملی و بحران دولت-ملت‌سازی را به‌همراه داشته‌است؛ چنین میراثی سبب‌شد که شکاف‌های اجتماعی و هویتی از پیش موجود، به شدت، سیاسی و موجب صف‌بندی و آرایش نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و جنگ داخلی شود که تا به امروز ادامه دارد.

منابع

۱. منابع فارسی

- بدیع، برتران (۱۳۷۶)؛ توسعه سیاسی؛ ترجمه احمد نقیب‌زاده؛ تهران: قومس.

- زارعان، احمد (۱۳۹۴)؛ «بررسی ریشه‌ها و ویژگی‌های مشترک بحران خاورمیانه با تأکید بر بحران سوریه و عراق»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام؛ سال شانزدهم، ش ۱، ص ۵ تا ۴.
- زارعان، احمد (۱۳۹۲)؛ «سنخ‌شناسی شکاف‌های اجتماعی در سوریه»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام؛ سال چهاردهم، ش ۴، ص ۵ تا ۴۵.
- صالحی، سید جواد (۱۳۹۱)؛ «منحنی تحولات اصلاحی در سوریه و تحلیل نقش اپوزیسیون در این کشور»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه؛ سال نوزدهم، ش ۷۰، ص ۳۷ تا ۶۰.
- قوام، سید عبدالعلی و افشین زرگر (۱۳۸۷)؛ دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل؛ تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- کامروا، مهران (۱۳۹۱)؛ خاورمیانه معاصر؛ ترجمه محمدباقر قالیباف و سید موسی پورموسوی؛ چ ۲، تهران: قومس.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)؛ سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ چ ۲، تهران: نشر علم.

۲. منابع انگلیسی

- Ahlerup, P. & Hansson, G (2011), "Nationalism and Government Effectiveness", Journal of Comparative Economics, Vol.39, No.3, pp. 431-451.
- Antoun, T. R., & Quataert, D (1991), Syria: Society, Culture, and Polity, New York: State University of New York.
- Ayhan, V (2011), "The Social Opposition Movement in Syria: the Assad Regime in the Context of Reform and Revolution", Alternative Politics, Vol. 3, No.3, pp. 433-454.
- Dean, L ((2003), the Middle East and North Africa, London: Europa Publications.
- Devlin F. J (1976), The Ba'ath Party: A History from its Origins to 1966, Stanford:Hoover Institution Press.
- George, A (2003),. Syria: Neither Bread Nor Freedom, London: Zed Book Ltd.
- Hinnebusch, A. R (1982), "The Islamic Movement in Syria", in Hillal Dessouki, A. E. (ed), Islamic Resurgence in the Arab World, New York: Praeger.
- Hinnebusch, A. R (1991), "Class and State in Ba'athist Syria", In Antun, R. T., & Quataert, D. (eds), Syria: Society, Culture, and Polity, New York: State University

of New York Press.

- Hinnebusch, A. R (2003), “Syria under the Ba’th: State Formation in a Fragmented Society”, *The Arab Studies Quarterly*, Vol.4, No.3, pp. 177-199.
- Hinnebusch, A. R (2012), “Syria: from ‘authoritarian upgrading’ to revolution?”. *International Affairs*, Vol. 88, No.1, pp. 95–113.
- Kedar, M (2005), *Asad in Search of Legitimacy*. UK: Sussex Academic Press.
- Khatib, L (2011), *Islamic and Islamist Revivalism in Syria: The Rise and Fall of Secularism in Baathist Syria*, London: Routledge Publications.
- King, S. J (2009), *The New Authoritarianism in the Middle East and North Africa*. India: Indiana University Press.
- Levertti, F. L (2005), *Inheriting Syria: Bashar's Trial by Fire*, USA; the Brookings Institution Press.
- Milson, M (1973), *Society and Political Structure in the Arab World*, New York: Humanities Press.
- Pipes, D (1989), “The Alawi Capture of Power in Syria”, *Middle Eastern Studies*, No.25, pp. 429-450.
- Salloukh, B. F (2000), *Organizing Politics in the Arab World: State-Society Relations and Foreign Policy Choices in Jordan and Syria*, Ph.D Dissertation, McGill University.
- Zielinski, J (2002), “Translating Social Cleavages into Party Systems: The Significance of New Democracies”, *World Politics*, Vol.54, No. 2, pp. 184-211.

۳. منابع الکترونیکی

- Abdhallah, A, “ISIS Leader Abu Bakr al-Baghdadi Grants \$1,200, House and Furnishings to Members Who Wish to Marry. *Iraqi News*”, August 31,2014, Retrieved from <http://www.iraqinews.com/features/isis-abu-bakr-al-baghdadi-grants-1200-house-furnishings-members-wish-marry/> [Accessed:24,02,2015]
- Abu Fadel, Z. (2011). *Sectarianism dominates the movement against Syria’s government*. *The Arab American News* (Dearborn). Retrieved from http://www.arabamericannews.com/news/news/id_4398 [Accessed:19,08,2014]
- Al-Ayed, A. (2015). *Jihadists and the Syrian Tribes: Transient Hegemony and Chronic Dilemmas*. Arab Reform Initiative. Retrieved from <http://www.arab-reform.net/> [Accessed:16,10,2015]

- BAR, S. (2006). Bashar's Syria: The Regime and its Strategic Worldview. Institute for Policy and Strategy, Retrieved from http://www.herzliyaconference.org/_uploads/2590bashars.pdf [Accessed:28,11,2014]
- Carnegie (a). (2013). The Kurdish Democratic Party in Syria (al-Parti). Carnegie Middle East Center. <http://carnegieendowment.org/syriaincrisis>. [Accessed:8,01,2015]
- Carnegie (b). (2013). the Kurdish Democratic Union Party. Carnegie Middle East Center. <http://carnegieendowment.org/syriaincrisis>. [Accessed:8,01,2015]
- Carnegie (c). (2013). the Kurdish Future Movement. Carnegie Middle East Center. <http://carnegieendowment.org/syriaincrisis>. [Accessed:14,01,2015]
- Carnegie. (2012). the Muslim Brotherhood in Syria. Carnegie Middle East Center. <http://carnegieendowment.org/syriaincrisis>. [Accessed:14,01,2015]
- Chatty, D. (2013). Syria's Bedouin Enter the Fray:. Foreign Affairs. Retrieved from <http://www.foreignaffairs.com/articles>. [Accessed:16,7,2014]
- Kaplan, S. D. (2008). Fixing Fragile States: A New Paradigm for Development. Westport: Praeger Security International. Retrieved from <http://www.odi.org/comment>. [Accessed:1,04,2014]
- Khatib, L. (2015). The Islamic State's Strategy: Lasting and Expanding. Carnegie Middle East Center, Retrieved from <http://carnegie-mec.org>. [Accessed:5,08,2015]
- Lund, A. (2013). Syria's Bedouin Tribes: An Interview with Dawn Chatty. Carnegie Middle East Center. Retrieved from <http://carnegieendowment.org/syriaincrisis>. [Accessed:17,02,2014]
- Porat, L. (2010). The Syrian Muslim Brotherhood and the Asad Regime. Crown Center for Middle East Studies, Retrieved from <http://www.brandeis.edu/crown/publications>. [Accessed:2,11,2014]
- Tavares, L. R., de Souza Netto, P. H., Cheng, Q., & Storino, V. E. (2013). The Syrian Civil War on Human Dignity. International approaches towards domestic quarrels, pp:89-120. Retrieved from <http://www.sinus.org.br/2013/wp-content/uploads/2013/03/3.-UNSC-Artigo.pdf>. [Accessed:23,03,2015]
- Zelin, A. Y. (2012). Rally 'Round the Jihadist. Retrieved from <http://foreignpolicy.com>. [Accessed:7,03,2015]

Analyzing Syria Crisis from Social Gaps Viewpoint

Sardarnia, Kh. ^{1*}
Kiani, F. ²

Received on: 11/28/2015
Accepted on: 07/03/2016

Abstract

Since 1990s, political-social gaps and conflicts have been ethnical, religious, regional, and local identity-based. Influenced by events such as globalism and communication revolution, identity and class based- actors have become more political and more aware and try to find a route to enter politics center. In this condition, recent radical social movements and Islamic awakening occurred in Arabic Middle East. In This article, the research method is casual explanatory survey with historical-political sociology approach. The main question is that “what are the main reasons for Syria domestic war from viewpoint of social gaps and related crisis?”. The hypothesis is that domestic war in Syria is rooted in reasons such as identity crisis, dissatisfactions and Politicization of religious identities (Sunnis in majority), and almost ethnical identities (Kurds), crisis of state building and legitimacy and finally emerge of ISIS group. Findings show that rooted identity and legitimacy crisis and none comprehensive state building with presence of all ethnical and religious groups and parties specially Sunnis were effective in 2011 Syria but with interference of regional and intra-regional actors, impatience of Bashar Asad government and dominance of leaders and movements of radical groups, this social movement was perverted and transformed to domestic war and turbulence.

Keywords: Syria, Political Crisis, Social Gaps, state Building Crisis, , Legitimacy Crisis.

1* . Associate professor, Faculty of Law & Political Science, University of Shiraz.

(Corresponding Author: Kh_sardarnia@yahoo.com)

2 . M.A. in Middle East Studies, University of Shiraz.